

در تخییر کرکوک و موصل و اربیل

البحال و عمل فی السهر ظلم و فی معابر حوت باستقبال موکب کوکب کسبکبه فرستاده توشیح
 کهها بنه کوی است و در لاکتری آغ است دور کند ماچی است
 بانجام امر شالمه نموده عمت نذارات بالغه کا عذارات با نعه او کرد و در سفر صبح کرتا
 سارات آهنگ سفر نمود سفرای او را از همان مکان بمیرا القطاع مرآیر محالات و
 مراسم موالات و رفع غایبه طایله و دفع منار عه لا طایله روانه در بار عثمانی ساخت بیت منصوص
 از راه شهر زور و زور تائید آئی متوجه قلعه کرکوک شد خالد پاشا حاکم شهر زور فرار و سلیم بیگ نبی
 عم او بارشاد و رشاد اذ جا در بقلب سلیم از باب سلم و تسلیم درآمد و ایالت آن ولایت با وسلم
 ورتوت اگر از نیز بجوارن مرئوب قبوعاطف مرئوب کشته هر یک که طریق فقد جانظلم او و واسپند
 ترتیب شده

کتاب
 در تخییر کرکوک و موصل و اربیل
 در تخییر کرکوک و موصل و اربیل
 در تخییر کرکوک و موصل و اربیل
 در تخییر کرکوک و موصل و اربیل

مورد قهر و دمار شدند در بیان حال موصل و تخییر کرکوک و اربیل و لمن انتصر بعد ظلمه فاولئک علیهم من سبیل

بعد از انجام مهم شهر زور خارج قلعه کرکوک مطرح شش شعبه چتر زان و دشته قباب اجنه تر و
 اجنه بیست هالی کرکوک با ستواری سور که متانت و کجای ثابت کجای بودی فلک استظهار
 جسته بجا رست حصار پر دختند تو پیمان بکلمه هایون تو پهای فسلعه کو بر از چهار
 طرف نزدیک و دور برده یک روز از نام تا شام آن ثعابین اژدها اندام را از دهان
 و وزخ زبانه بر روم و بام قلعه کیان آتش افشان و احجار قماره را که نازل منزله آیت فاقوا
 النار التي وقودها الناس و الحجاره بود سر کوب ایشان کردند و از گلوله های آتشبار
 از آتش که سوخت آادمان اند

۲۵۴
 در تخییر کرکوک و موصل و اربیل
 در تخییر کرکوک و موصل و اربیل
 در تخییر کرکوک و موصل و اربیل
 در تخییر کرکوک و موصل و اربیل

در تخییر موصل و کرکوک و اربیل

بر صحایف سر نوشت آنقوم نقوش بوم بکون الناس کالفراسخ المبتوت منقوش والواح
 جدران را بگلک رعد صیر توپ کتاب گشتابه و تگون لجمال کالعمن المنقوش ساختند
 هنگام غم و ب که توپهای طلعت باران و دتیره روز روشن بر قلعه کعبان شب تا زوزه
 از صاعقه افروزی و خامنان سوزی درون خود را مخلی و حیات قلعه را پراز اجساد بی
 حیات و اجسام قشلی ساخت بدن قلعه و پای حصار از کار ماند و از دست توپ
 ضرب زن چاک کریبان بروج بدامن سید و حلقه در وازه دراز بیم اثر در صولتان چون
 افعی حلقه زده از پرده قفل تر بان بالبحاح بیرون کرده قلعه کعبان بدست انابت صاحب
 استیجار و بنوید امان امید وار کشته قلعه را سپردند فوجی بهم بجز رزقه و اکساف قلعه
 که سطوت قلعه دار آتش از پیل صبر و توان بروی معین و قلعه کعبان بعد از احاطه کشتن
 آن خطه بامر قوا حطه خط خطای خویش ابو سایل اهل و سایل کشته بجرم و عمر
 و از نیل نیل مرهم خاقانی اغتراف کرده ازین غرقه قصر نشین در جات اولنگ
 یجرون الغرقه شدند پس کوکبه کوکبه کعبه بسبت موصل بجکیبه کرده در جنب
 مرا رحبت انار سایشین بگرمست و انبتنا علیه شجره ثمن قطنین یونس بن منی علی عبینا و
 علیه سلام قاطن شد جمعی از مقدمه پیش در اطراف قلعه شور غنار طیش پیش کردند در آن
 احمد پاشای عسکر از دیار بکر باروین پیوسته به بهانه مواطات لشکر ضبط عمان کرده
 حسین پاشای والی حلب ابا حلیجه و حلب بمداغه خسرو عالی حسب که به صبح از شام و حلب

نوشته شده است
 این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران نگهداری می شود
 شماره ثبت کتاب
 ۱۲۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰
 تاریخ ثبت کتاب
 ۱۳۰۰/۰۰/۰۰

۲۵۸

خطه با مر قوا حطه خط خطای خویش ابو سایل اهل و سایل کشته بجرم و عمر
 و از نیل نیل مرهم خاقانی اغتراف کرده ازین غرقه قصر نشین در جات اولنگ
 یجرون الغرقه شدند پس کوکبه کوکبه کعبه بسبت موصل بجکیبه کرده در جنب
 مرا رحبت انار سایشین بگرمست و انبتنا علیه شجره ثمن قطنین یونس بن منی علی عبینا و
 علیه سلام قاطن شد جمعی از مقدمه پیش در اطراف قلعه شور غنار طیش پیش کردند در آن
 احمد پاشای عسکر از دیار بکر باروین پیوسته به بهانه مواطات لشکر ضبط عمان کرده
 حسین پاشای والی حلب ابا حلیجه و حلب بمداغه خسرو عالی حسب که به صبح از شام و حلب

در تخریر موصول و کرکوک و ابریل و سیریا

طلب و باسبب مصدری هر شام از هند آمده و باج و سلب طلب کردی و آن سبب پشای
 مزبور وارد موصول و معاخذت حسین پشای و الی آنجا بقدر بقدر و بطریق لطاق قلعه
 داری بر بیان نسبت لیکن قوج پاشا حاکم کوی که کوی فرست از اقرار بوده بود بانجا
 عظیم بعزم وضع غریم از سر تنور پای در رکاب عثمان ^{کشتی} کذاشته اشهب و لاوری را
 تیر معشان و آثار جلادت و تیر عمیان ساخت و بقصد مباسلت و مصاولت تیغ
 لاف از غلاف آخته میدان معالات و معالات در تاخت لیکن نقد نام و تنگ در با ^{دلمری در داک}
 شعله سیک در باخت پیوج بخت اهل مصاف چون چشمه سارارم مصاف مد و اندام ^{تغز جستن از حدتها و زکرم}
 مبارزان عثمانی از شکفتن شکوفهای شکاف جبرج نهال گل صدبرک کردید جمعی طعمه
 سیف مانور و اثیرت که عتاق سیرع السیرامور شدند و باغ شکر بیان در بزم رزم از
 جرمه عنایم مست طرف کشت و در یک طرف باقی احوال شان حامل آفاق مستطر ^{اسیان غب تر ز غفار}
 و بعد لول این الی سبیل یک با الحکمة و الموعظه المحسنه شرح الامر شرح رسم ایعاطا ^{سزوان باد}
 با ایعاط کلک است بیان غشور مشعر بر قلع شجر شاجرند کرار فحواسی و لا تقر بانده الشجرة ^{مرد و خوب}
 قنکو تا من الظالمین و حکم مبنی بر رفع عوالمی تا فر مصد ر بطغرای انی لکما لمن اننا صحیحین امصد ^{فزان دلالت کنند و برگردن}
 فرمان پشام و الیان موصول و حلب اصدار یافت اما پیام و فرمان از کز کرده موصول ^{پس میشود از ظالمان}
 بمطلوب تشد و سوس هم لشیطان بسیدی لهما ما وری عنهما من سوا آنها و کار از هر ^{نخستیا و نذرت کردن}
 در سایل بر رسالت ابریل و میکان پیکان افتاد که و لا کتب الا المشر من عندنا ^{من برای شما از ضعیف کنندگان}

امامه خواجه کمال
 در سلسله
 در سبب تاریخ و تاریخ
 در لطاق اوقات و تاریخ
 در اکتفا به پیشگاه
 در تخریر موصول
 در عتق
 در کسی بیایر کی کردی
 در
 در سلسله
 در اوقات و تاریخ

۲۵۹

شرح الامر
 در بیان جوانی و اولاد
 در بیان ایعاط
 در بیان شجاعت و فدا
 در بیان نصیحت و دعوی
 در بیان شجاعت و فدا
 در بیان نصیحت و دعوی

در طلب کرکوک

در تشخیص موصول و کرکوک و ابریل و سایر

السنه ۱۰۶۱

زبان تیز زبان و زبان

ولا رسل الا بحسب العسر مرم ومهم از السنه جدا و باسنه حدید و از مقاول متین معاول معقال
 و متین باز کشید و پانخ پانخ که نامخ ارواح است حواله رفت که فلا قول الا الطعن و الصرب
 عذنا و الارسل الا ذایل و حسام و بمقا و الثقب میعاد و مراجع الی بی جانین ماده جنک
 کشته از یک طرف از باب نقب و ثقب از باب سعی باضا قورضا قوره شکن و معضات
 صخره شکاف شکافیدن آغاز و از یک جانب اصحاب دق و ضرب پسد مغارت الیوا
 محن بر چهره قلعه کیان باز گردند باروی ثغران و دنا نهایی کسکه باروی لغرضنا
 بجنده دندان نالک کشاد و مغل حصار با میل تقنک پاسداران دیده سرمد سا
 ساخته چشم در راه انتظار نهاد و در شب پانزدهیم شعبان که نکشت قمر شکاف بنی قضا
 ماه را دو نیم نمود و ساقی دوران از خم سپهر نیایی با کاسه بدر تمام لضعفی بر ایل جهان بود
 خدیو سلیمان قدر قدم جلوه دیده کاب آشنا ساخته در سر سید با سپاه بهرام ششم انجم ششم
 چشم بر راه طلوع طلوعه غیرت شده تا بهنگامیکه صبح چابک دست نقب افق را از شفق آتش
 زد و در و ظلمت زد و دگشت دسیران آتش مزاج از اطراف چون شعله جواله گرم خیز
 و ثقب نقب اتقا با مانند لهایی قنقه مخصوصین شهر زیر ساختند بدستیار می گشت
 نقاب نقاب و انه لتقاب از چهره مشاهد هراد کشف نقاب نشد اذالم یعتک احد
 قاصد باطل و سعیک فیما لم تقدر مضیع دفعه و یکر تهیو پورش مشمر شتند چون نوسن
 بدرام ایام مرام رومیان نمیب کردید تا چار ساکنین قلعه ساکین دموع ندامت

تعیین موصول و کرکوک و ابریل و سایر
 نقب و ثقب
 در زبان تیز زبان و زبان

۲۶۰

تعیین موصول و کرکوک و ابریل و سایر
 نقب و ثقب
 در زبان تیز زبان و زبان

تعیین موصول و کرکوک و ابریل و سایر

در جنک کین محمد پاشا و شرح آن

و بارقه ماضی برقه انکیر قلوب کشته خرمین جو و یکدگر ایستوختندگان نهالمازی فوق
 برق شمشیر کشته و زخمت
 متونهم مو اقدارم نشب بدخان باز جاج و رماج و رماج و زجاج سهام استعار عیون عیال
 پشت آنها برافروخته آتش است اگر کشته نشد و بددی بن تیره و قاسای نیز تیره و سرچکان نیز تیره
 پرده زجاجی میدوختند و لطن فی الاصداق و اب رما تم و الرامیات سهامها الاصد
 و زدن بر دکان پاره و غارت تیراندازان آنها و تیراندازان تیر آنها بگردد و آمد به
 هر روز بهین موال در میدان مقابلت و مقابلت و عرصه منابلت و مقاطعت قصبات
 برابر می کردن جنگ کرده و تیراندازی کردن قطع کردن فایده
 ریح و شان را خرمین بران جدال می یافتند و سر عسکر زد و در مطلس خویش ابا مردان
 و تیغ زمان عرصه کارزار دلیرانه پیش می آورد تا بنیم فرخی معسکر شاهی رسیده ایم اقامت
 برافراشت متقارن آنحال سپید جل میدان مصاف آرسته از کجین کمان کین بگو شمال
 خصم نرم کوشش کوشش کشیده و از پنجه شمشیر کشتود که الا فلاک قسی و الحاد ثبات
 سهام و الانسان هرف و الله تعالی رومی فاین بفرست عسکر با تیران با توان کشته همان
 تیراندازان میان کشته و خاکستالی تیراندازان بسیار جای فرار بجاست قدرت
 روز و روز و سپین و هم سپین و بود حکیم از صفای هستی بجایست بیستی شافت و سباب
 تقاضا و تباهاش تباها بی یافت بار دوی همایون آثار انقلاب آن رود و در متقرس کشته
 ممالک کردن غارت شدن
 فوارس متقرس تهاجم و تهاجم و تهاجم و تهاجم و تهاجم و تهاجم و تهاجم و تهاجم و تهاجم
 سواران شکسته جو آوردن دلیری کردن و تیر رسیدن بگفتند کشته بسیار آشوب و غلبه دست با کله
 طرفه در طرفه یعنی از دو طرف بطرفه پیوست جمعیت و اخشاد و سبب انهرام و سلاک
 برهم زدن چشم حسیب
 انعقاد شان سخت رام پذیرفت لشکریان بلا توقف متعقبی و اقیاب پر و خمت ایشان از
 انصداع آفتاب
 از پی چانی تعاقب کرده جمعی کثیر بر وجه کسیر و اسیر ساختند و اخیال قرون
 شکسته و قارده استیا
 از خیال و اسب اسباب بحیاب بچو طه اجتلاب و حومه شلاب و حوزة اتمهاب
 سواران جمع آمده بر بند کردن جمع شده غارت کردن

اشفت
 کسان است که از کشته شدن تیره
 کسان است که از کشته شدن تیره

۲۶۳
 کسان است که از کشته شدن تیره
 کسان است که از کشته شدن تیره

در بیان قتل نادر شاه با اولاد و اعتقاب

و خطه کتساب در آوردند و از نجا مانند بلای منزل منزل از راه اصفهان و آنه خراسان گشتند

در بیان قتل نادر شاه با اولاد و اعتقاب
 نقدگان فی قصصهم عجمه لا ولی الا للباب

بر دقیق طبعان و دقیقه رس و آفتاب ضمیمه آن صبح نفس ظاهر است که انوار جمال قادر

ذوالجلال در مقامیکه بر تو ظهور اندازد دره ناچیز را جلوه خورشیدی و کدای محتاج را بر تیره

جشتیدی و قطره دریا را مشرب عمانی و نمکه ضعیف را شوکت سلیمانی بخشید بیت

بموری دهد مالش نزه شیر کند پشه بر پیل جنگی دلیر بعد از آنکه بفرجای ان انسان ^{لطیفی}

ان راه استغنی نفس محبوب بشر لبس بر سبخت و عصیان آمد پارس را طغیه ^{لطفی}

و عدوه عدوان و فحوه جنوه و نخوه نخوه و تن فتن گذار و صرصر قهرمان جلال ^{چون و یک استغنی شد}

ورق گردان دنت کرم و برک ریزان بهارستان نعم گشته غرقه دماغ نمور ابهوائی ^{مردگان کم مسدی بود خود بیستی قلعه ای که بر سر فلک}

بال پشه نجیبی منهدم کردند و اساس قلعون فرعون با شاره چوب خشکی آب ساند ^{لاغر}

ابابیل ایابیل بعراضت برانگیزد و تخت بخت بخت النصر را دهن من بیت لعنکوت ^{سست نواز خانه عنکوت}

از بیم فروریزد و ضحاک را مار جزای اعمال دوش بردوش نهد و ارکان شدا و شدا و ا

بعواصف مساخته در یکدم بیاد دهدان اسد لا یغیر بالقوم حتی یغیر و اما ما انفسهم ^{با ای سخت تر و غصب}

استردا و عطای نعمت ایشان نیست مهلح ان ^{درستیکو خدا تعالی بپندم آنچه مرا طایفه استند تا که نبردند و نیندند و نیندند}

اگر چه در بسا و حال ز راه دلسوزی عباد کند باله السراج ^{و اگر در با گشته خراب برین بنیادانی مثل دریم}

نفسها ^{بچشمند حراغ بر بخشی سکه حوالی خود و میوزاند خود را}

در بیان قتل نادر شاه با اولاد و اعتقاب

۲۶۴

در بیان قتل نادر شاه با اولاد و اعتقاب

در بیان قتل نادر شاه با اولاد و اعتقاب

در قتل نادر شاه افشار سردار

خود را رسته پریج و تاب محن ساخت و فانوس آسایکتاب جامه مدتها بود اداری شمع سلطنت
 پرداخت و اهل بی ایران هم آن مصباح شنب افروز را مقتبس از نور الهی دست بر روانه و آ
 بگرد سرش می کشتند و اطمینش من و فرشته خویش ابرایش بر آتش زده پروانه میگرددند عا
 خدیو کیم کبیر خدمت اکبران داکر و قسطار القسوط و از مصداق ان اسد محب المفسطین
 بهبوط و اما القاسطون سقوط کرده با قاطبه قاطن اقطار و وجوه اقطاب و وجوه قاطبه
 پیش آورده هر چند که شتخ شتخ سری و صاحب قرانی را بر آسمان سودا ما چه سود و زو
 کن صاحب قران و لاکن کصاحب فتران غافل ماند و اگر چه مدتی در محالک خود ا
 داد داد و لیکن بالمال اجنی من الدیر و اجور من حاکم سدوم و اظلم من العندی و اشد
 من الشدا و شده شاخسار شوکتش شوک خسار بار آور و و اگر چه از نقش پذیر قسکان سک
 پدا باطل نکنی اطلای یعنی طلای حمر قسطار با قسطر جمع آورده اما در خانه کار وین و دنیا
 خود را بدان فروخت و هر چند نقود و بشمار درخشان تراز اختران بی اندیشه روز شما
 اختران نمود آخر الامر نمید و نسیان و نسی شکر انما النسی زیاده فی الکفر از کف
 رها کرد و میانه او و اهل ایران لواز م تاف و تاف و متالف و متانق و وسایل تباعد و تبا
 متقارب و متلاحق آمده بعضی متوحشات و باران شکرات و ذوابه آن تنقرات کشت
 و این معنی مستقیم ذباب ذباب رونق مملکت و مسترد و لغتوب ماه نما سلطنت کرد
 توضیح این مدعا و تفصیل این ادعا آنکه خباب نادری در ستائفات ایام و مستطرفات

میدیدند از آمدن
 و وجوه اقطاب

نورانی بر آتش آید
 سکه و شمشیر
 شکر کبریا و کبریا
 حکمست حال و روز
 کارگر در کمال
 بگذرد ایام آن
 ز بار بار کائنات

۲۶۵

عقل بسند و درین
 چون چرخ از دست
 از دور و دور
 هم هر دو درین
 درین نیابت داده
 چشم سقط نشد
 در این بیچاره
 نظم در این
 از حسرتی که

حکم خود کرده
 بکار گران و
 داده و او پیش
 شود و وزن را
 داران و او را
 هر چه کند و
 بشنید و بسند
 از غفلت و
 به پیشکش

عقل بسند و درین
 چون چرخ از دست
 از دور و دور
 هم هر دو درین
 درین نیابت داده
 چشم سقط نشد
 در این بیچاره
 نظم در این
 از حسرتی که

احوال که سزایین کشتن ایران پامال هجوم سبزه بیکانه شد بیکانه به جمال استکا و آسکال نموده
 خشیس خشیس خود روی آن چنین اوالبتان کله کرفس با عانت بستقان بستقان قضا اطمین
 من دو سر مانند و سر کسیر با داس پادشاه عمل یعنی محضال محصل مدید از هر جا کجا بی سدرند و
 انرا سزوه علفه شمشیر ساخت و باغ و بهر با دیره سیاست نمونه غیر باغ و لا عا و نموا
 شوک عصاه شوکت عصاه پیر داحت و بعد از ضبط ممالک آفتاب آسا بجا گیری تیغ
 نیر داحت و ستیم شتم را پشت شرح از عروق دیر شتیم دفع کرد و با کز لک صفیاح نقش
 صفایق از صفیاح ملک سرد و هند و سند و نوزان خواندم را بصرف همت تصرف
 کرده بساط عدالت گسترود و در تنظیم مشقات مبدعات و در تقویم مودات و مشروبات و
 رفع امور ذوی نزول از شریف و نذل نقد اوقات کرانمایه تبدیل کرده اند لفظ اول فصل
 و ماهی بالهزل و ازین جدد و حذو و حد و اقلیم را از خراش اظهار قوی و ستی خصم
 ایمن و جهات از شک وادی ایمن گردانید فلا تک فی مرتبه ان الحق جمع قای التفاتش بر
 متصالح حال صغفا تابان زمان تابان تابان هر انور به نسبت و بلبست نور افشان و
 دولتش با عطا و تیر تدبیرش بخیط می بود و با عامه هوا نشات حسن هما نشات مرعی مبدع
 بعد از آنکه از سفر و اغتسان بر کشت بر کشتا مت بر کشت احوالش پدید آمد و
 اقبالش از بر کشت اقبال بی بر کشت و فحنت بدر خشیس و با سخطا نهاد و عواقب و
 اذلال و مشجر فضلال کشته پرا ذلال خویش استدر اراج یافت امورا سد حار نه علی اولیها و
 کبرای ذلیل شدن روز بروز خدش فراغهای صغفا ای جان بیدر او آجر آنها

در وصف کسیر با داس
 در وصف کسیر با داس
 در وصف کسیر با داس
 در وصف کسیر با داس

در وصف کسیر با داس
 در وصف کسیر با داس
 در وصف کسیر با داس
 در وصف کسیر با داس

نورانی
نورانی
نورانی

المقصری لا یذوق البر و سراما از کرایه شاخت لا یقطع بقراض بی اندامی ندام نام هر کس

پوشین منت امری بریدند و او نیز امر تمام نام تمام او در محکمه محکمه عدالت بی منزل و حج و حقه و اقبال

مناقضه اش که حاکی از مضمون آن نه الا انک مقصری بود و وحی منزل و سانه مجبوله و اساطیر مجبوله

را که ترفیقین نه ایهتان عظیم یافته بود و سخیل قاضی قضا سخیل دهنه تهمت زدگان فی سلسله زرعها

سبعون را عاقل کبل می ساختند مایرج الذیر نیل و حجه کذا عمار لیس لها وجه و عیان لها شهید

من و رو کاتهای و این بی و مخبون بن شیطان و هر یک از مقصری علمیم که تهدیدات

اندکم و اصلک من خلاف فی الفور مقربات خلاف مقصر الصبث و سکوت یعنی اقصا

اوعان و تسلیم میکرد و عرضه نصیلم شد انکار مودی مودی بفسادی برتر و هر حرفش برالف

الف نقطه صفری دیگر میگشت و از غایت غشم و خشم الف و صلح اذن و قلع چشم و امثال

کشم و امیر چشم و مثال آن نیو و تریبی که میپوشی آن صورت مرستی از فحوی که عینین و لسانا و دیگر

دشت باقی نمیکند شتند درین فوه اهرق و منه و هر کس که در تخلق اقرا یا تصدیق مقصری دید

دندان دندنه میکرد و یاری استشهاد و استدعا و سئل القریه التي کتافیها لب میگشتا و کرفا

نفت و دهن و حلف و دهن ساخته با سبب یاست و عقبات عقوبت را بر او طی میکردند

تا آن بکینا بان اینرا از راه قنار و عتسار جانب ظم تعبت و تعبت و مقصار نمود و تلفیق تلفیق

و تلفیق تلفقات و بمصدق عتد لثوی بکذب الصادق برای هر بنوا غرس نوای صدق

اقره میکرد و لا چرم در زین فلک از چرم اقباب جرم بر فلک اسناد میداد و لا بد ضرب

مقصری علیه السلام

تقصیرات

تقصیرات

تقصیرات

تقصیرات

بیداد نادر شاه نسبت بر عایا و بزرگان

این سخن از فلسفه
در بیان مذهب است
مذهب عقل است
مذهب کلام است
مذهب عمل است
مذهب عین است
مذهب شریعت است
مذهب اخلاق است
مذهب معرفت است
مذهب سلوک است
مذهب ریاضت است
مذهب مراقبه است
مذهب تامل است
مذهب تفکر است
مذهب استدلال است
مذهب تحقیق است
مذهب انقیاد است
مذهب طاعت است
مذهب بندگی است
مذهب خضوع است
مذهب تواضع است
مذهب فروتنی است
مذهب سادگی است
مذهب بی‌نیازی است
مذهب بی‌گناهی است
مذهب بی‌گناهی است
مذهب بی‌گناهی است

چوب درخت منت را برای غیب بدید و صد گونه شاخ و برگ می آید است فقیب عربان
 انظر من العربیان و فلس من این مدلق که از فلاس الف آسانقطه فلسفی نداشتت الا ان الو
 باسم او حواله می شد با لایم اسواط و عذبات عذاب دنیاری حصول و حصول ثنایف از ما
 عذب زندگی دست می شست و از شکنجه و تعذیب غصن الا کالیب عذاب و تعذیب
 و بجای همیان عین میان عین بر روی ظهور آورده لهبات لهبات نقد جان می سپرد و غمزدل
 و عیال شری وی خلاص ندیده جالع و مغلول بونق مقتید و مغلول کشته سلسله قرار آید عین بجای
 و جاز مجذبه و محله بشهر سیر ساندیکل من احرق یوناکد ستمی حرق کداس لامم و کما شنگان یون
 بحض آن اسناد و بی اسناد در کویچه و برزن برزن مروی که مصاف می کشند در او نختی ایشا
 در سراسواق بدون دست و یاز پا او نخته زرمطالبت می کردند و خیار خیار از اجبار انقوم حیا
 شکار از فرط تعذیب و تعذیبی از سخت جگر می نمودند و کبار و صغار از انکار صغار از تعشی و
 تعشی حیران کرین می بودند و ستن ضلال مضل را راه هم اند ثنالت الالانی سیه و جاق
 آسمان نشان بل چارر کن ایوان دولت مثلث بنیان هم صدق کار کردار و قاید و جملنا سیم
 یدعون الی النار ساخت ما شماره فمن تعنی فانه متی بیامون حریم حضور باز داشته بود که با
 حق حقایق پیش آورده آنچه بصفت نصفه شتی فی الحال تنبیهین ان پروا نخت نطق نطق
 ما نطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی نطق و بکلیت و ملاحظت و امر امر من امر و الالان
 بی الالان ارتبابک و ارتباب مطلق مسک کردند و ابعوا ما نزل به سلطانا و بنا بر قول است

۲۶۱
 در بیان مذهب است
 مذهب عقل است
 مذهب کلام است
 مذهب عمل است
 مذهب عین است
 مذهب شریعت است
 مذهب اخلاق است
 مذهب معرفت است
 مذهب سلوک است
 مذهب ریاضت است
 مذهب مراقبه است
 مذهب تامل است
 مذهب تفکر است
 مذهب استدلال است
 مذهب تحقیق است
 مذهب انقیاد است
 مذهب طاعت است
 مذهب بندگی است
 مذهب خضوع است
 مذهب تواضع است
 مذهب فروتنی است
 مذهب سادگی است
 مذهب بی‌نیازی است
 مذهب بی‌گناهی است
 مذهب بی‌گناهی است
 مذهب بی‌گناهی است

مذهب عقل است
 مذهب کلام است
 مذهب عمل است
 مذهب عین است
 مذهب شریعت است
 مذهب اخلاق است
 مذهب معرفت است
 مذهب سلوک است
 مذهب ریاضت است
 مذهب مراقبه است
 مذهب تامل است
 مذهب تفکر است
 مذهب استدلال است
 مذهب تحقیق است
 مذهب انقیاد است
 مذهب طاعت است
 مذهب بندگی است
 مذهب خضوع است
 مذهب تواضع است
 مذهب فروتنی است
 مذهب سادگی است
 مذهب بی‌نیازی است
 مذهب بی‌گناهی است
 مذهب بی‌گناهی است
 مذهب بی‌گناهی است

مغزوری نادر شاه تعدی و برعایا

مغزوری از کم و کاست که مغزی است و اصدق الجافقنی العرفی لفتی مکارم لا تخصی وان کذب خوانده
 الخال اقوال و افعال و را محروم و محمود و صادرا نایهار و الهام و دو و باره میبود کذلک
 زین لغز عون سور عملة و زین للمسقرن با کواچهلون و این معنی منسوبیل آن سنفاس نشاس خلد
 نشاس قطع انتفا سهرم و ضمیر او سجدی بلکه اسخه کشتت که در هیچ امر کرد حجت و تحقیق
 نمی کشتت و آنچه بر خاطرش خطور و بر سانش جریان می یافت همه نیریل حق و وحی مطلق در آن
 نجس و نجس و نجس و امید شمت لبیس المولی و لبیس العشیر و در نکام محاسبه اعمال و تقوم
 بحساب و قار عدل عدول اعشر عشر عدل عدالت خود سجدی و با این همه بحساب
 قسطاس تمیز خود را عدل من میزان دانستی و کثر را نوشیر و ان لطحن عتساف مطعون و ان
 مروی با این مضمون ساختی که یا ایها السائل عن ذمی لیتدی فیه مبتهاجی منهاجی العدل
 وقع الهم فحل منهاجی منهاج و هر گاه در امری از کثیر و سیر و سیر و سیر استعجاب و شعراب
 میگردد و یکان نزد یکان و استعوا فی هذه لعنة و یوم القيمة بیس الر فدا الم فو و به تصدیقات
 بلا تصور دفع تردد و او نموده ان حرم با جرم عیسا خندا فی آری صاحب السلطان فی
 ظلم ما مثلین انا قاس النفسی لظلم فحیدة لقب و النفس خالفه و عرضة عرضة و الدین شلم بناسبت متقا
 از واردات طبع ایراد میشود که صحت سلاطین استخج بعضها با سلامته و بعضها با
 قرب ترسب قرب من الشرور و بعد عن اشروریه موایات محبته و سبالة
 و مدرا الملاء و دره الرحمة و العنت و الحارب و المرح اللاقع و الحجة السامیه و العلی
 و اة تمام عطا کردن است در غیرش رحمت است و در حقش عتاب میبوده و آمووده و با او نیست پسین و با نیست سسر و مار و غن

این کتاب
 در روز ۱۲ آبان ۱۲۸۰
 در شهر تبریز
 در کتابخانه
 شماره ۱۲

۲۶۲

در روز ۱۲ آبان ۱۲۸۰
 در شهر تبریز
 در کتابخانه
 شماره ۱۲

نسخه
 کتب

کفتار در سو خساق و ظلم نادر شاه

لا اله الا الله

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد واله الطيبين
 الطاهرين
 أما بعد
 فبما عهدنا الله ونهينا
 ان نعبدوا سوا الله
 شيئا ولا نعبد
 الا الله وحده لا شريك
 له
 له الملك وله الحمد
 وهو على كل شيء قدير
 اللهم اني استعينا بك
 في كل امر
 اللهم اني استعينا بك
 في كل امر
 اللهم اني استعينا بك
 في كل امر

۲۶۳

و بشیر گردیدند و لسترن زبان لسترن قبین از فرشتن خارا بر فرشتن خارا آر میدند و نمازک انداماتی که
 بالین بالین از نماز حسن جشن جس کرده در نهالی کجواب کجواب میبودند هم لسترن لسترن کجاست
 و خاک ستر پوش تن ساقند یا من مویانی که بحسن صدره صدره سینه بر سینه خوبان بهشت
 در محاوره برای خورده زر چون گل سینه چاک زدند کفر خانی که از زرگت طبع رنجی گل و ب
 سنبل در دماغ شان سیخورد عارض لاله رنگ لاله ضرب طپا نیچه نیلو فری و نغمته فام دیدند
 سبزان تکمین با تکمین که حال ملج و دهان شکر نشیان شوراک و نکاله را در حوزه تکمین
 بتمن نجس بگروه نجس لام حنا هم صبح شدند و بنین و بناتی کار پیش با لبع سنج با لبع و المایع
 غنجب و فراقیم حال و چین لفت و ما چین رخساره و ملک یغمای غمزه و شهر سبز خط
 سمرند دهان مالک توران را در حیطه تکمین و ارنعل لب کان بدخشان را در زیر
 تکمین داشتند سحر سحره سحر روی او رنگ و ترکمان کشتند از هر سو دلبری با
 فروخته جریده کشتی و در هر جانب حشریده فروخته شدی از بیع و شرع زهره جبینان
 بازار شتری و اج یافت و از تقاضای لیل و نهال لیل و نهال و طلعت و نور یا یکدگر در دو
 و آخرین شکل در واج جمعیکه از تذل سرب فلک میبودند از تذل پار فلک دیدند و هر دو
 چون مردم دیده هر و شناس و روشن ساس جهان دیده بودند بزرگ میل سر سینه جان
 تیره نشستند و همیکه در پیش کوه صماتشان کوه صمات بر ابر و در مقیاس فرود
 شان حجر هم سنگ حجریه و سبک از سبزان اغیار افتادند و زمره که و ایما قطب رخای

لا اله الا الله

قرآن مجید
 بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد واله الطيبين
 الطاهرين
 أما بعد
 فبما عهدنا الله ونهينا
 ان نعبدوا سوا الله
 شيئا ولا نعبد
 الا الله وحده لا شريك
 له
 له الملك وله الحمد
 وهو على كل شيء قدير
 اللهم اني استعينا بك
 في كل امر
 اللهم اني استعينا بك
 في كل امر
 اللهم اني استعينا بك
 في كل امر

در مثل باد شاه پریشانی حشوق

بمفادرت نزارع حاصد سواه باد اس جبت محصود سپاه ظلم گردانید واس الغلات و هم
 استقلات گروه قلاخ و اهل قلاحت وی قلاخ ترک گفته از جور کافر شدند و کافران سلام کش
 کفور و مکارب کروب از برون عالی کروب بزرافشان سرشک حسرت گردیدند اطلاق لاک
 با نراب بایرات ت ساوی جبت و تری الارض ماده و کوهستانات نزه چون قلوب
 خامه از نزهت بری کشته نزه الغلات شد و تری الحبال تحسبها جامده باغات و بسا
 شجر باعث اب و بین نبار او ابد ضمیم کشت در روز کار سلطنت نمایند نه فاجعت لقم
 دور عصر سلطنتش صدق و لعصر ان اللسان لفظی خسر بر کافه ناس و ضوح یافت و خاص و
 عام ساکن مساکن سکنت کشند و عموم بر بره غموم افتادند و نیک و بد از دایغ غصه
 بد اعضه فکرت نهادند شیوخ از شیوخ و شیوخ قوا و ج بختی قلب شیوخ را گرفتار جبریت
 که رفت از طریقت و مجاز حقیقت از دست دادند و ملایان بخوی ملان غم گردیدند که از غم
 مصحف ضمیرشان بصر مصحف سوره آلم نظری آمد علماء اعلام اعلم شدند و علم علم بر سوانی
 علم کشت درس بدرین حکم درس بود اس بهم رسانید سادات میران متخصن گردیدند میرا
 بکسوف و انوار نواری گردیدند قلوب اهل سر و دار غم سرائی سر و دیافت و خاطر با
 طرب دایره ان و ترانه سنج بخشی ان تصییب نسا دایره گردیدند از دل سحر خیزان دول
 شهباشرب شهباشهبان آسا بگردون مهابت پیا بر میشد و روز ناوک ناله تیره و زنا
 بچرخ کردون سرشت می پیوست و از سیاه کاریش بر نوی بر جا کران و منقر بان شام

کفور در کس و کس دیگر
 نزه الغلات
 در اوردن آرد و مواد
 او اوردن مانتا می
 بر سر کس
 موی بیابان
 در وقت
 در وقت
 در وقت
 در وقت

۲۷۷

مصطفی
 سید بی بی مدد حیرت کن
 یاسر تشنه و مجنون
 عذرا بیاد و ره
 اعظم الیوم و اسالی
 در روز اول و دوم
 در روز اول و دوم
 در روز اول و دوم

حیرانی و پشیمانی خلاق از جور و ستم نادارستان

غریبان نمودی و از بی انصافیش هر شبی بر ارضاف و علیید یوم غمبید بودی چنان در
 درگاهش ادرسی نبودن بیکان بدان درگاهش بدان نیک در نمایش بودند و عکله و طله
 از اعمال او ترک مال و اعمال نمودند در عصاره و لقتش آثار عصاره نامه از آثاره حدوا
 بر طارم خورشید فتنه جو رسید و تهنان بهتان و جور جور میان حیات موقوفاترا
 بآب رسانید علامات نشاط از جهان کرانه کرد و این حادثه شتخا خونها در جگر و جگر باد
 دل کران کرد و از شدت بواقع بقیاع سپهر ارتقاع نفاع بقیاع و یفباع مماثل آمد لا تشج بهما
 قرن جماد و کاخ و سرای ناسود که سر بر ابرسیو و با کاخ سمرگون یعنی خاک برابر شد در
 ستم بلغین و محوم طمحات اکواخ ممالک آنهم ساخت و سختیت سخت و شطط آثار صفا
 از زمانه پراخت از عواصر ضرر در اجازت جای سکون اثر نمانده و بر جای نعمت بر
 جای نعمت پدید آمد که بسجده و مکشده جور نفوس قماک ساختن بلدان که ساخته بیجا شد در
 وزیف و حیف و خیف حیف و حیف شیوع یافت اگر قاصد برای مقصودی آه
 طریق سبغ قاصد میکشیت از دوری و بار و پیوسته در وایره و پیوسته حیرت با نند کرد
 سرگردان میکشیت که با بالادوری و اگر سکی سکی از بلدان و ان میشد برای استرواح و پشیمانی
 بقدر مور جای مغمور مغمور نمی یافت که لبس و راز عبادان قریه از راه تا صباح صیاح
 ضحیح و ناله جز از جریا توصل نمی بستند لوترک اسخ با حاصل و خورد و بزرگ و تاجیک
 و ترک بر منازل و مساکن هذا حق منزل بالترک لذت بیعی و انحراب سکی بر میخوانند

مغفرت و پشیمانی
 ۲۶۸
 که خانه از جای کنده
 نظر از حیرت
 اطرافت در
 بگریه جانسب در

در سبب قتل نادرشاه افشار

ترک الطبی طئه و بهر کس که گرفتار آید و او تا در حب وطن بودی پالسبت سلسله قتل گشته

کسل غیر عاره و تده متقرس ایناب نواب و مختش مصائب پیشد شر الاوطان

ما لم یومین من القطان ذلک من انبار القری نقضه علیک یریق و یریق و یخرب یریق

و یرعد بصاعقه بأسمه و یرق و علی الروع و عری اضروع و ذراع النواع السوع و شناع

قوات القوات فی الجموع و سقر العلة الغلا و سعب الفل و قشر البشر و اعثر البشر و بشره

و شتره البشره و سلب القرار من القری و لسکون من لسکان و الوری و ماکان حدی

یقتری با اینکه از کوز و بشتر خرائن استموات و الارض بعطای جعلت له مالاً عمد و داو

شهو و مخصوص بود طبع تم طبع آن آینه و ندای بل من خرید باز دیده و دهان آینه

باز میداشت هر چند که معده خرائیش از نفایس معده متسلی میشد بصداق ان لاشا

خلق هو عا التهاب و لوع نفس و لو عیش بشتر شتطا و و شتداد میافت و با آنکه حکم چون

آب بسیط بر بسیط خاک جاری بود مانند مستقی از آب شور عطش دروش فرو می نشست

بصبح ظمان و فی البحر قمر آری صایم با موج سرب میرفتش و لهبان لهشان بجمع یلمع

متسلی نکر و سب برابر نظام با ذخار سیم و زر نظم ممالک از نظام افکند و دروب رود

مرحمت را از فرط تعلق با علق افلاق داد و خاک ایران را بفرمال تنگ حشمتی بختی و با اعتماد

نافی از خیالات خام و خام سرب برای اولاد و عقاب خود بخت و از مدلول لا اعتبار

بالامور التاوریه و دیده اعتبار بر روخت لم تیرک لایل الایران فضت الافرقتها و لا دمنها

آیا در قتل نادر
آیا او را بجنب
متسلی میشد
و لوع حرم
بجمع بر قتل نادر
بجمع سرب
شهو و مخصوص
باز تلمع

۲۶۹

در کل بازن در کل
بصفت منور و روشن
آتش
بسیار
تاکوار و صواب شدن

در خواست و بدعا قبتی نادر و سوره آمدن خلق از جور او

و این شدت پاسبان ناس ابا عت کشته و خول و کینه هاراه دخول در سینها یافتی لقمه
 برهتیم و طاری طاری شد آرای امراز و تغییر و تبدل و هر نفسی ازین صدمت بدست کشت
 و عشرت عشایر با نر خار مایل و کارایل و حشام از کثرت احشام و احتشام بانضی رابل و مشارب
 عفا یاز گردش چرخ زیر و بالا بالایی بلایا کدر و آیل کردید و رغبت رعیت و رعایا
 از و انتقا و خلاق خلاق از خلاق بی خلاق او وحشت کردید اگر شقیق شقیق و اگر عدو
 ازین شیوه ستوه کشته راز و برافت و اخلاص بی منقصت و درخواهان منبغضت
 یافت دوستان از بوستان و دشمنان بوستان ایچه نامسیدی کشتند و جان سپاران جانی
 جانوسپار جانی شدند اهل قلم بکلم ورق و قمر حسن عقیدت را بر کردانیند و دیران بهدا
 سیاه سیاه روی خط باطل بر صفحه ارادت کشیدند زاننه بر خوان آلاهی سلطنت و الاهی
 لا اطلال و فیه ولا حلا و و اما منه فالج این خلاده بر خوانده و در هر چون در خواب غفلت دید
 بندای و خواب کل حساب غنید فتنه های خوابیده را بیدار و آسودگان کوی تدکی را
 بیدار و دیار ساخت عاقبت سرشته آفتارش شکست و در صحن شکست شکست
 بمقتضای بدام صد و روان زینت ابله و لها شکافیه کشت و نیک چون از قید درونش
 اوراک آلام قد خلعتنا الانسان فی کبیر کبر و نازف جگر و لکل کبیر جزا اجر کبیر السمار یا
 درگاه و بیگاه بدرگاه قمار حقیقی با ناله و ناله چنین چنین ستغاثه و شغاثه سو دند و بالب
 محتاج و قلب محتاج و دوان خوشیده و بطون جو شیده نمره خلاق بر منزه لقمه لب کشتونده

از زنده شدن
 تا اجتناب از کشتن
 بطان بجای کردن
 برای بلایا
 این صدمت
 برای خلاق
 این صدمت
 این صدمت
 این صدمت

۲۸۱

تغییر استخوان
 سر لازم را با او در خواب
 خود را در جگر شکنند
 صدمت کشتن
 سر و پا در خواب
 در فتنه این خلاده
 از فتنه نامرض کبیر
 در این ضربت لقمه کبیر
 عیب کسی نکرده است
 این صدمت کبیر
 در خواب
 ناله سیه است در خواب
 این صدمت کبیر
 در خواب

تغییر استخوان
 سر لازم را با او در خواب
 خود را در جگر شکنند
 صدمت کشتن
 سر و پا در خواب
 در فتنه این خلاده
 از فتنه نامرض کبیر
 در این ضربت لقمه کبیر
 عیب کسی نکرده است
 این صدمت کبیر
 در خواب
 ناله سیه است در خواب
 این صدمت کبیر
 در خواب

در سبب قتل نادر شاه افشار

و کز آنکه زاری

از آن صوفی و مشایخ

میباشند در سبب سیرت

غنیست این که سیرت

مشیت است که سیرت

چون سیرت است که سیرت

بهر آنکه سیرت است که سیرت

بهر آنکه سیرت است که سیرت

و در ایشان در اسفار قطع اشجار و دوشش مشغول ذکر آره شدند و مشایخ و شبان و ران
 و شبان و مسابر و مشابره از سوره ششم و ستم و هشتم و دوشش را و در زبان کردند و گوشه گیران جمله
 نشین با دعای سهرم لیل بکامخانه چرخ ترشی و سی بیاز آوردند و حوصله غیرت عبرت بخش حضرت
 رب العزت کلمه تحمل آن عهددار بترافت و آسمان بر حال محنت دیدگان انجم از شفق خون گسست
 و مقام مظلومان در حجاب نخستین تحمیت تحمیت تحمیت تحمیت تحمیت تحمیت و ناشها ملتش
 منقلب گشته شهادت شد و سیل سرشک مستغیبان جفا و غنا جفا و عنار ارفع نمود و بیت
 کریم آبی برنج سوخته کمان باز آورد و ناله فریاد رس عاشق مسکین آمد الاله الحکم و هو انصریح
 الحار سین و دوشش با آنکه سر و نوخیز بود چون خیار که بهن سال از خویش تشش در گرفت و
 جامه خدش جلافتش از خلافت خویش بل از خلافت خویش خلافت یافت و سلسله علیا
 بله قوم خصمون سلسله پای سروریش گشت علی قلینجان برادرزاده تشش که در بل جفا
 و ظل خنارت او بی خنارت مستحلب در نعم و مستحلب در احسان عم بود چون عمر از گروه
 همین از ناصیه الشری خالا و لامطر اعیان یافت و مفاد ا قارب کالعتقارب
 فی اذا با فلان نضر بعجم او خال فکم عم کمون بعجم منو کم خال من ل احسان لی بر اولی کرد
 حال بر او گردید و در غشسهای غمها جیرت زده شده و اشتراب شراب غمک اول شراب را
 موافق مشروب ندیده خالومی مخالفت عسم اپنی پرده گوش و طبل عالم ساخت و بل
 را که در زیر کلبه میزد و نفیر تمام نواخت و قتل و شارت اند و اعانه علیه قوم آخرون

کو در میدان آن درسی

و قسیرت خطا بود

و در سبب آن که سیرت

بهر آنکه سیرت است که سیرت

بهر آنکه سیرت است که سیرت

بهر آنکه سیرت است که سیرت

و از آنکه سیرت است که سیرت

در تاشیر و دعای مستمندان و قتل در شام

یعنی اقتضای نیراب و موافقت و زید ندرت رید اعلی قلی و خان قورث سرب اوزا
 اضطرر غص المان و رب صدیق لمر و عو خادعه و رت حام لائفه و هو جارعه و کم سن
 کسحاب نو و ما و حسم و کم سن السحاة و الاحباب و الاقارب اضر من الحجة الخباب و لغفا
 قبا عجا لمن رعب طفلا القمه باطراف لسان علمه الراتیه کل یوم فلما اشتد ساعده
 سانی و مستنزل فتح آید جنو شان در شب یازدهم جمادی الثانی سنه ۱۰۰۰
 شصت صیاد جل مای عمرش شصت و افکنده و فضا و فضا عرق زندگانیش را که سندن آن
 بشین پیوسته بود شصت زده نقد جاننش را بجز شصت گرفت یعنی پرده اران پرده
 پیشه کردند و نمک پروردگان شوز لکیری پیش گرفتند و جمعی از اقتضای که با پس در ورق
 شهرباری و از شعاع عار عاری بودند و سبب آن سر پرده پی سپر و برده با تیغ الماس
 یا قوت مذاب از کان ارکان وجودش انکسختند و با دم باضع دم باضع از پیکریش فرورید
 یار اقل لیل مسرور با اوله ان الحوادث قد یطرق اسحار و قهرمان قضا سر اورا که هنگام
 طفل از سر بزرگی بعرضه جهان نمی گنجید را در اقصی در میدان کوی کوی چو کان لعب
 طفلان ساخت روزگار زین کار شکر و جبارت بزرگ کلاز و سرزد و کاتنه جا بر اس
 حاقانیکه سر سر افازی و افتخار بچرخ دوار بر افراخت و سرور یکله استطونش سلاطین مند
 و خونین ترک تارک ترک و ترک تارک بودند سر بر سر و سر بریت نهاد و داوری که پادشاهان
 اوی زمین بدآوری رو بر زمین شدش میو و ندر در راه من فعل ما شایر لقی ماسا و بر خاک

و در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

۱۰۰

فی الموعظة بضیحة

و خون جگر باور رسد بنا برین دولت دنیا را بفلسفی صاحب خرد نخورد و سپهر امون سرخ و زرد
 اگر بخون نغشته کرد و نگرود و آن استلامته منها ترک ما فهار باغی مطلب مطلب که خویشت
 پیوسته سر انجام طلب و سببی است که راه شود طالب و مطلوبش مهر هر چند که کاسه پر کند زری آ
 نوع دیگر صاحب توکل غم کلان و خورد نخورد و حسریص هرگز صرفه از زود بر و نبرد زفا
 دنیا پیش دیده و ران نمود نمود و پیچ هوشیار قلاده تعلق زیور کرد و نگر و تا سر بگریان خول کشید
 پای رفعت بر سر برین و سود نشود تا قاست طاعت و اس آساختم نکر و از ضرر و غم زندگی حال
 در و در و در و در چاه ندامت افتاد آنکه عاقبت بیدیده بدیدید و در خسران ابد بماند آنکه در رما
 رسم و انداد طوبی لمن سعی فی فکاک نفسه قبل ضیق الانقاس باغی چون حاصل عمر نو فری
 دمی است رودا دکن کت بهر دم شمی است بهر و نشو بخود که اصل من و نو کردی شری
 و نسیمی و دمی است نوع دیگر هر که عاقبت کار را نکرست عاقبت کار نکرست و هر که نقد
 اعمال خود بسوختن سبب حجیم سوخت و هر که از راه انصاف بگردید شایسته
 هدایت نگردید و هر که نقد علایق بسپرد طریق خذلان بسپرد طوبی لمن تجلی بالعفاف و رضی
 بالکفاف رباعی در کتب عقل خود کتاب خود باش و در فکر سوال حق جواب خود باش
 تا پای حساب نامانی فردا از هزار امروز حساب خود باش نوع دیگر حاصل سعادت
 به نگیری تا تخم نکو کاری نکاری و رشکاری نگردی تا پاس نفس داری ای و آبروی داری
 نیندوزی تا اشک نیاز در راه باری نبازی تا ترک هوشنگی با محبوب حقیقی و باری

بشرط این دنیا
 چه باقی را کانی باقی
 خوشقول
 که باقی و بی باقی

۲۶

بگیر خوشبخت
 بجزایر تیر سب
 چه بود حساب
 در حساب نفی

درد کلمات و عطا اساس

نیاری چون سر بگریبان غرلت کشتی قفای خود از محبت بخواری نخواری تا ضبط عیان ^{لفظش}
 سرکش کنی تو سن تفوق بجهانی بجهانی و تحصیل رضای حق با توانی توانی و روی توجیه ^{سنة}
 عاقبت کار را کردانی تکرر دانی و بسبب ذکر وی تا خود را اعتبار راه قاصی ^{کافی کردن} و دانی ندانی
 الحافل یضع نفسه فی رفع و الجاهل یرفع نفسه فی وضع رباعی نه در طلب سمور نه طلسم ^{مائل دو بهما مدرس خود را پس تلمیذ و طالبی تلمیذ میکند و خود را پس تلمیذ می ماند}
 و رو بیده اعتبار خار و خش باش خواهی که کنی سری زینت بیرون چون جاده پال
 کس و ناکس باش تو عهد بیکر عالم سر از زمین اقتادگی مانند درختی که بردار د بر ندارد و
 عارف دلی را که بدرگاه معبود روی نیاز آرد نیاز آرد و خرد کز حق اگر سنگ بلاش بگریز
 نشاید و پراه خطا از چین و منزک آید نکر بدان دنیا دار عنتار و قمار و غیره
 رباعی دانی ز چه حجاب میخند و صبح افکنده نریخ نقاب میخند و صبح این عکده چون معام ^{درست که در ناچار بر چه است و قمار در دنیا کار کمال}
 خندیدن نسبت به خنده آفتاب میخند و صبح تو عهد بیکر دنیا پرست تا از قید هستی نرسد گل مرا
 نرسد و تا آنچه طمع نتافت نور غرت بر او نتافت تا از علاقیش و شمار ماند و نه بر و بهره دید
 بزود تا از شاخ بی برکی بر نخورد بکام دل بر نخورد نمره الحاصل العنا و نمره تقنا عتبار رباعی تا بسته
 این جهان پر ترویژی از بهر نجات خود مجتهد بیری اهل تجردیم نباشند از دوازده نقش ^{سوره ارجح چون راجح و سوره ارجح شام کج}
 تو عهد بیکر انسان سانه عاقبت تا خود را بکوشه کنامی نکشد نکشد و کوی سعادت از سیدان دام
 علائق نبرد و در راه سلوک تازی پای خود نیاید نیاید و شاید تو فقیش چهره تا کشف حجاب ^{نگاه کند یا در سود}
 نماید نماید و نهال پر خور داریش تا از کل توکل بر نیاید و بر نیاید و التوکل افضل عمل و لثقه ^{توکل حاصل بر عمل است و در حق}

دانی در قاصی

مانند اقوی مل رباعی ما را نه نیست خست یار و نه به هست نه از هستی ذات او دست هست
بخدمت اهل تقایم ترا در آرزوست
 که هست نه نیست که هست شده همان هست که نیست نه هست که نیست شده همان نیست که
 هست نه عدیکر سعادتمند آنکه راه رستگاری نوشت و نام رستگاری خود نوشت
 و بساط تعلق دهر بر چید و از کلین مقصود هر چه در دل از زوال دنیا بر گرفت و در شیره
 سعادت در پر گرفت و از سر هوا برخواست و از دو وجه توفیق برخواست حُب المال
در دستمال
 فسد المال رباعی عارف بوجد خود چه بینا کرد و چه چیز دلش خواست همتا کرد
فاسد بکند آخر کار را
 در باب حساب آنکه در بحر وجود پر دخت چو دل خویش دریا کرد و نو عدیکر هر کس که
 اشتیاق بدوست روی آشنا و بیگانه بدوست و هر که را تحب در شوهر زیست پیش
 ابد زیست هر که دین بدین فروخت تا حجیم بر خود فروخت آنکه در آفاق کار بار یافت
 کشید در انجام آن جام راحت کشید هر که سنگ بی نیازی بر فلک نیازد فلک بوجدش منازد
روشن کرد
 هر که در راه صدق خرد در هر دو جهان فاخر آید هر که هوای نفس از دست شد پایان کار
نور سینه
 از دست شد هر که با قضا سئیزه کرد کمان کین با خود بر استی زه کرد الرضا عنار و لسط
رضا در سینه است او تمام
 عنار رباعی کرد امن بهمت ز جهان جسمینی از نخل امید خویش تن بر چینی بر روم اگر می
سخت است
 که بر چینی هر باز که گشته همان چینی نو عدیکرای رفیق شفیق میدان جاه ابر چاه میدان
 برقع ترفع از روی آرزو و هوس هوش پرداد بر دار هر یوم از نوم پیدار بیدار باش و پس
بلند برود
 بسا تین نشا تین بدار و بداد نیک بیک نظری بطرشتناس و سپاس داد داد

در وقت غیبت

فی المواعظ و نصیحت

اینخواه که از تو پادشاه عالم ترین و زراسی تو شد زین زمین خلد برین گردیده دارائی و
 و بیابوشی هرگز نخوری سکت دری دره دین نوبد بگرد و تحصیل نمود و آخر وی دیگرین زو
 بکوشش و دین ابد نیامده و آنرا بدین مغروش که مایده اش مایه عشر و دست نیکمیش
 ایمن من مشتاع اغرور فلا تغرکم الحیوة الدنیا و لا یغترکم بالعد الغرور رباعی غره چه شوی
 بسکن و کاشانه بر عمر که هست حاصلش افسانه باهمخانه صرصری چو افروزی شمع
 بر ریزیل چه سازی خانه فدیگر عاقبت دولت پر دلالس تعب و عقبات عتاب عفتی
 در عقب کاری آغاز کن که در انجامش حسرتی خیر که جز در آخر عقلت تمامه نجاستت در
 کنارت نهند و در آخرت اجرت اجرت دهند تابع فقه کلمات اضمار لهم مشوفیه مشهور
 حال را در آئینه خود بینی ذلک هو الخیر ان البین بسین رخ از کعبه صدق الیه او عوا الیه متاب
 و نفس از مخالفت امر فرمانروائی خطه کن نمی کن و از غم مال و منال منال مال کاره نیک
 که همیشه بچلوا و یوالد دنیا یغرو بضر و میر با عی روزی دوسه دست بر کشا یند زانند
 بد و نیک از مایند ترا گرد و تو فلک حصاری از همسینه است تا هر چه کنی همان نماید ترا
 نوبد بگرد کل لای تنهایی حوادث لا ایتناهی است و تنهایی بد دولت مورث تنهایی دست
 گزیدن باعث پشتت دست گزیدن است و سروری کردن کردن شمشیر خارید
 حرص و آز غایت غوایت است و قطع تعلق نهایت غیایت نجیاست الحجب حب جاه
 چاه غنایت باشد و غنایت یزدان در دو جهان موجب غنایت سلباران شکباران

بیشتر از غرور
 که است سکت در
 درین عقلت تمامه
 بر ریزیل چه سازی
 در عقب کاری آغاز کن

۲۹

اینکه
 در سر سکت در
 درین عقلت تمامه
 بر ریزیل چه سازی
 در عقب کاری آغاز کن

در وقایع بعد از قتل نادر شاه

نحاس فوجی از اجانب که آثار قدمت این نواحی را فواید و ما تختی صدر در هم اگر از آن کشیدند
 صدوری یافت بقدر سه روز از آن و کش کرده ایشانرا در ترس مستی و پشت در دیوار
 دولت ساخته بودند و آنکان بحال من المانس بچو دون بر حال من بحین در شب مذکور
 ادناس ناس ناس سراسر پرده غمت میدشتند صبحگاهان که جهان سر بریده خورشید را برین طشت
 سیمون گذشت و دامان افق از خون نشفق نکین چهره چرخ نیلوفری از پنجه آفتاب خونین شد
 سر کار واقف گشته سر سنج و سری دست ببارتگری بر او شتند و لیران قارن تیرن نیز
 قارن و دراع برده آن ماده که ماده کشته ایشان پس نشانیده از پیش برد شتند و صین
 ظهور این دامیه و جانفراست میرزا با شاهرادگان کاسکار در قلعه کلات و علی قلیخان
 در راه آه سیب بود علی قلیخان بعد از وقوع این فتنه باقره باقره ناقره الاخیری هم نسخ
 اینک مشهد طوس در اول عوکل و بوک فوجی دستاده کلات که موراز موزان آه
 نجستی تصرف نمود نصراند میرزا با شاهرادگان میرزا و امام قلی میرزا جریده بجانب مرو و تها بیجا
 فرار کردند و چو شاهی شانزاده دوست محمد نام حجه پهل ایستاد علی که پیوسته به آساست خدمت
 بر کمر بسته حیران مردش از دست باز شاهرادگان زرقه حوز نوال و طعمیاب حسان بنیو و ایشان
 از قلات کلات باز گردانیده بارض اقدس و در علی قلیخان از اندیشه انتقال بادشاهی قدم قدم
 کار را بدیده عاقبت بنی ندیده مکافات احسان را قدم را بقدم الحازان بالمسارات قدم بنا
 بالمسارات پیش آمد و بر خلاف مضمون و الاقدم من این حکم نقیر نصراند میرزا و امام قلی
 پادشاهی کردی

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 در سال ۱۳۰۰

در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 در سال ۱۳۰۰

در جلوس علی شاه پراورنگ سلطنت

وفاق بنو قریظ

کتابخانه دارالمصنفین

مطابق نظر فی نظر فی

سرانظر فی نظر فی

رعاش کرام

سید رشیدی قزوینی

عبدمنعم زکریا

محمد علی کاشانی

محمد علی کاشانی

محمد علی کاشانی

محمد علی کاشانی

محمد علی کاشانی

محمد علی کاشانی

محمد علی کاشانی

محمد علی کاشانی

محمد علی کاشانی

محمد علی کاشانی

محمد علی کاشانی

ریاح ساخت و بعلی شاه شتهار یافت و نخست از غلبان عشق می ثانی غلبان و دیو قشتر

غولان بیابان

بوش

شیفته الفت پریرویان کشت از ندامت مناوست و اهل و بجا دست مدام یل شد خمر

حرام را در حریم حلال آیر ساخت و در وفاق مشتاق و رواق مرقوق و سرای مرقوق تجر عرق

مروق عتیق معشق و صهار مصنف پر دخت از خروس و بطباده صافی ترا خشم خروس و بط

در کشید و می ارغوانی از غوانی گرفته با جامه جمهوری از اقداح رحاح رواج نوشید و در کشتا

بر روی زریق و یاسمین با کبرخان سیمین زریق زد و با ام زریق و نبت لکرام نرم معاشرت گرم

و با حسان اهنق معاشرت شرب رهنق اهنق کشته غلامان مراهنق را بنای می مکلف گردانید و روح

و صباح را با عشاق صباح و غنایق و صطباح کز زانید الحاصل از باد هوا خاک چشم پیر

انباشت آب دولت اور کار نقش سیال کرد و حاصل نام و نکت بیجاصلی از صحبت غایتی و

عائیه اول عاسیه بریح صصر عاتیه در داد و ما ی سلطنت اب پیمزه کی در مژه و مژه و لطله

باطل نمود و بخیاں نجان ملک القلوب و تشرق الرقاب ابواب کتوز نادری ابدست

پروائی و نادروائی کتوده ز نادانی با دانی واقاصی و ادوان و اثراف و صد و بتذیر و

اسراف و رآمد بهوای ان عطاء المال فتنه وان مسا که قلند کر و رهای نقد سکو ک سره را نقد

فی الجاس در اندک وزی بر تمقرات و خماسه سبذ و دلول ان المبذرسن کالواخوان الشیاطین

سکه بزر کرد و بهتشی که پراوتهمت بود لالی علی و جواهر علی را بجای سنک و سفال بر سفال

سفال بر افشاند و زبان مانه در تلاف و نکونظران وجوه یومئذ ناظره یعنی افتار و سفید و یان

۲۹۲

حکومت

در این بزرگان و ...

رزم علی شاه با برادر خود ابراهیم خان و کر قاری علی شاه

اوشده بود چون کرده کام و از شرب میا کی آب سبکام خورده بودند خاک برفق حمیت افشاند
 تیز تر از آتش بسیار با و پرکنده شده تمام باعدت و عدت از مساعدت مباحثت مستند
 مختل الشیطان اذ قال للانسان کفر فلما کفر قال فی بری منک علی هک طالب سا باطل شد
 طالع منقلب اعاطل باقیه بعد از آنکه کار از دست رفت بخود زیاده خسروش اکتتم مری و عصید مری
 نشتم مری فسدتم مری زد در نال بر کشید کالذی استهوت الشیاطین فی الارض حیران بکران بجای
 طهران اندکها شنگان بر ابراهیم خان وارد در انجا در قد قد کشیده و در ان نشتم مری مردم دیده کجلی او
 در منظر حلاق رک کجلی ده مکتحل ساختند معنی و کذلک نولی بعض الطالمین بعضنا بر او معاین
 که سرودن سر کرده و پوشیده اینچنین زور آورده و سر کرده بعضی از طالمان را بر منض

اب سبکام خورده
 در نال بر کشید
 در ان نشتم مری
 در منظر حلاق

اور بیان بوس میرزا در حسن لسان بتابید
 در مالک الملک مطلق الان حصص الحق

نچو یکدیگر یافت و قد قضی صنا هم علیک من قبل بعد از آنکه ولاد خاقان مغفور از بیوفائی خود
 خوان و اخوان خوان باصلات اصلات قطع رشته حیات شده آن شمل شمول خجسته شمایل مشمول
 مشمل جفا گشتند و از طبا پنجه دولت دولت دولت نادری را بر چهره عارض شد
 علی شاه شانه پاره پاک کوهر شاه پنجه میرزا در ارک مشهد مقدس چون کوهر در پنجه کنج مخمفی و
 خیر قبل او را منتشر کردند و قد هدیت الثابتات و انما صفت الذمب الا بریرتله
 بالسکامانی بنی اسد یوسف اسوه لشده مجوسا علی الظلم والافاک اقام جمیل الصبر فی جن
 بر متیه فافضی له الصبر جمیل الی الملک چون بنفورد دولت لفضی حضرت از جان علی شاه
 زمانی در ارک مشهد بجای او صبر جمیل بر روی ملک

۲۹۲
 اخلاص
 اخلاص
 اخلاص

در جلوس ابراهیم خان و حصالات آن

صا و زبایجان بر جای برادر چون ابراهیم بر آورش دست و بر و ساد و تود و توست حبه سمد
 باش بزرگ کلمه

قرب الوساد و طول السواد و عرض اواله لبران تلواترنا و لاخیر فی وال الدبران و مرد محال
 تود یک باش و در ابراهیم خان

چرب زبان بوده و له رای فاتر و عذر حاضر و کلام کالعسل و الافعال کالاسل و لسان من
 و اور دست رای سست و عذری حاضر و کلامی اشکل غسل و خانگی مثل غنزه برنده و در دانی ادا طلب

و بدین جنب کلاب حسانش گل آب و حبابش بی بقا ترا از حباب و شراب مواجیدش از نوب
 و بدین است از حباب

السراب لیسایم ز قمش سهایم الشماشیم و سایه عنایتش مقناهه ریاجها الشمایم و لود الوعد عاقر الایحار ب
 یکم و دو در سرب

الغطف لیس الاصحار منهل حروف منهل و سحابه سحاب منجل خلیب برف خلعت و قلنبه حوال قلب
 کاسه زم هست اخصای یمن و سرش و اولنا حتره ساست دشمنی او ابری شمال و درستی او بر نیست از منبده و اول در کتب و در کتب

ما یخرج من فمه ما یوجد شیء فیہ یقول مرفا بالیمن و یمن و لا یبسط الیمن الا لقبض الیمن
 برین می آید از دهن او آنچه موجود باشد چیزی در آن میگوید و در حق می آید بر گفته خود تقسیم خوردن و شکستاید دست را الا برای حنا ای

و النخین من ماش حبه من عده سحجل علیه منته از زن من بان و من ارتکب ارتکاب فرسه فرسه
 و هر که بر سر است و از دوازده سال شده او میگوید پشت بر دست و هر که گوارا کند و هر که گوارا کند و هر که گوارا کند

اول من حمار قبان صبره زربای شیره و ناسره از مهر مهر من الکیس خست الکیس ختم و
 ذیل ترا از حمار قبان

اگر در می و همیان میان کسی کمان کردی در هم شدی و اگر فلسی بر تن مای دیدی خود را چون
 عکس در آب افکندی بلدانت غزاله کیت بالقد نکاله بیت عنکیوش بز و ایا همه ز نارتند

خانقاهی که تو باش مرشد کامل باشی با و صفت اجتهادش در امر ریاست مقلد طریقه عم شد و
 غزال آن باشی چکیده است بخداوندی او

جور و تعدیش اشتم ان لشراک قد قد من اویه شد سلطنت را باهنک نادری کوک کرده اما
 به سبب بزرگ یاره شده از اهل بیست

بی آهنگ لوحنت و بازی عهد او را در بساط شاهای راست بر راه انداخت لیکن کج باحت
 دولت حکومت

بل زاد فی اطلنور فخره و فی اشطرح بغلته قطعه خاقانی انکسان که طریق تو مسیر و غنچه
 بگرد یاد کرده و لبور در غنچه را و در غنچه استی

وزاغ راره و ش کبک آرزوست که مار چو کبک استن شکل مار بکو ز مهر مهر و شمن
 کبک را در دست کبک آرزوست که مار چو کبک استن شکل مار بکو ز مهر مهر و شمن

و در بیان سواد و طول
 از سواد و طول و عرض
 سواد و طول و عرض
 و در بیان سواد و طول
 از سواد و طول و عرض
 سواد و طول و عرض
 و در بیان سواد و طول
 از سواد و طول و عرض
 سواد و طول و عرض
 و در بیان سواد و طول
 از سواد و طول و عرض
 سواد و طول و عرض
 و در بیان سواد و طول
 از سواد و طول و عرض
 سواد و طول و عرض

لشکر کشیدن ابراهیم خان بجزم رزم باشا سرج میرزا

روایتی

جمع اخوان است که
کرمی را بوی باغ باشد
در جوی بوی باغ باشد

کوثره بهر دوست ^{هرگاه آوردی یا منداستان بدما} اذالامنی انسان سو و قالی بی سحوت لا قاضی و الهیاد من این ^{و جو کجمن}
 اقول که گفت الملام فانه خدا بین انوار الریاض ^{سبکوم او را بیع} بوجمین القصد بعد از جلوس بجالفت قیام ^{ملاستها اگر کردید در بین آنهای}
 بنحویس ^{چشمین} مفسدین من بکون الشیطان ^{هرس که باشد سلطان} که قریباً فساد قرین از شاه سرج شاه رخ بر تافت ^{اورا بنیق میس به رفیعی باشد او را}
 قدر استخالی باطل و خلا و از تبریز با احتشاد و مو فور بجزم خراسان ^{چشمین} بجوق بیجوق افراخت ^{چشمین گرفت باطل را و نباهی} بنه
 و اخروقی را با علی شاه که مقید همراه داشت در قم گذشت ^{سکین بار} و منبأ هرت قاقم قوم قم ^{بلکه جو کجمن}
 غصبه از قم قاهره رسم معارضت کرد و علی بدآور قم ^{درین کار در ادا قاقم} و زمانه بر سخت خفته اش صدای
 یا ایتهذا التام لمقرش است علی شئی ^{سستی نه بر بندی پس بر اقر و بنای و ایستاقی مثل جامع که اصلاح کرد و نام خوار بر بجهت علی و در} فقم و نکمش است ^{درین کار در ادا قاقم} کقوم صلحوا امرهم فاصبحوا مثل اجاد
 و الکفرش برزد و بعد از ورود و متبرل سرخه سمنان ^{شکین} همگامیکه رایض قصادر و خورشید را
 سیره فلک عمان بر کشید لشکر سرخه صلابت ^{بیلان شهور شکوه} سرخو بر گرفته بعضی نزد شاه سرج شاه و بعضی
 با و طان خود ستانند ^{رشدند بیخواب} و سپوا شفر بجزم ابراهیم شاه از هجوم آورد و برای مؤدجی است
 قم متا و دشمنان حفظان شهر در صد و صد و منع درآمد و از مدلول کلام نیکو قوام میرزا ^{آ سر کرده}
 قوام الدین محمد قروینی ^{ای وارد شده اس بود که شهنش} یا وارد دندالبلد لطیب قم ^{در او نوظایف سیدکی} فیه نوظایف العبودیه قم ^{بجزا بایک از ادب} قسم ادب
 بخصرت ^{بجزت و بکصدور} لمعصونه ^{بجوشهای چشم جوان آن هزار را جا بود بکن} بالجنن فبا و ذلک لشهد قم از عین غمیش دیده بر سینه جمعی را که با او بودند
 بو قم و قم فرمان داده کمال بی شرمی در قتل و اسر و کند و کوب و رفت و روب
 اتمام ظاهر ساحت ظاهر ساخت و بی ریابوریا بر حصیری و نقیر نقیری باقی نگذشت خاک
 قم را قماره یغما کرد و از آنجا بهر می آن نفاق کیشان بکاشانه کاشان رفت و در لشکر و

درین کار در ادا قاقم
چشمین گرفت باطل را و نباهی
سکین بار
بلکه جو کجمن
درین کار در ادا قاقم
شکین

درین کار در ادا قاقم
چشمین گرفت باطل را و نباهی
سکین بار
بلکه جو کجمن
درین کار در ادا قاقم
شکین
بجزت و بکصدور
بجوشهای چشم جوان آن هزار را جا بود بکن
ای وارد شده اس بود که شهنش
در او نوظایف سیدکی
بجزا بایک از ادب
فیه نوظایف العبودیه قم
قسم ادب
بخصرت لمعصونه
بجوشهای چشم جوان آن هزار را جا بود بکن
بو قم و قم فرمان داده کمال بی شرمی در قتل و اسر و کند و کوب و رفت و روب
اتمام ظاهر ساحت ظاهر ساخت و بی ریابوریا بر حصیری و نقیر نقیری باقی نگذشت خاک
قم را قماره یغما کرد و از آنجا بهر می آن نفاق کیشان بکاشانه کاشان رفت و در لشکر و

درین کار در ادا قاقم
چشمین گرفت باطل را و نباهی
سکین بار
بلکه جو کجمن
درین کار در ادا قاقم
شکین

سپری شدن و زکار علی شاه و ابراهیم خان

از نشتن جوین ابوشمال تا دیب قرطه و قواست شکر خداوندی گنیم به شمع مجنون در آویخت و
 کوه پاره بجنبید همه جور را اسکر دور بنمایان آنجمل کسده
 تمامی اهل خلافت را بخلاف منظر فحواسی الایقینون خلافتک الاقلیلا ساخته به منموره غمراست و
 درنگ نمی کسده در غمف لوگر قسلی
 منموره مطرات فرستاد تا بهورد و لقتش در ردا تا بهورد حواوش ختصا یافت پر تو
 چاه وردان بهنگ
 بهروزی بر اهل روز کار یافت مها تعش تره بذا قول لا یشوبه تره بهر چند که این سخن نایب را
 آداب
 و اکثر هم للناس للمحق کارهون و لیسندیریت خیر استفسکی بازار ایشان را امری مرضی ضمیر
 و اگر ایشان آبرای بیخ سکر باشد
 کاتب را بطعن الاثرف بما لا تعرف مطعون خواهند ساخت و تیغ زبان درازی مستکبرین با مر
 هیچ ریاده کس با یک میدان
 بهجرون از هر طرف خواهد آخت اما اگر با جهان صاف و چشم انصاف نکرند خواهند
 دل
 و هست که شقاوت انبای این عصر زیاد برین یاد هست و از جای ایشان گام ایران
 شهرزور و ملک بید او فستد گرون ما اقول لکم صرح در خانه اگر کس هست یک حرف بس هست
 پس رود با حد که ما آورید ایچ میگوایم ما را

شعر

قتل للدهانت صعبت فالبس بس کورود کار بند سکه کوهول سمد بس سوس	بزرگک و و سنا ثوبی حشاد رحم خودت بی ما فقد عرفت سوتک الکساد سرخین کوهار من سمد سوبار تو کساد و داروانی
---	---

بیت

ای نام تو آرایش عنوان کلام در حیات امکان تصور سر کنز	وی یادتو آسایش بهر بی آرام بی نام تو آفت از نگیر و اسخام
---	---

افتتاح کلام و تمام مرام نام آن خدا نیکیه نام او مصباح و جاج روح هست پیغام و انقحاح

مجلس
 در روزهای کلاس
 در روزهای کلاس
 در روزهای کلاس

۳۰۱

مجلس
 در روزهای کلاس
 در روزهای کلاس
 در روزهای کلاس

و صلوة و سلام بر جنیب رکیه و کرآن با ده نوشتان محبت را صبح است

در باب نوروان کسری دایت را کشتی نوح صلی الله علیه و علی آله و اصحابه این

اما بعد

بتوفیق و تائید حضرت متمم الامور عمت جلال نعمه بین الجهور فصوص جواهر بلاغت و نصوص
 آیات براعت فهرست ابواب آثار و عنوان صحیفه مفاخر عینی تاریخ دره با دره نادره که گوهر است
 از بحر فصاحت و جویهر سیت از کان بلاغت کائنا گوکت درسی یوقد من شجره مبارکه او
 کشته صلتها ثابت و فرغها فی السماء بنفسی کتاب حازک فضیله و صارت لیبیه ضامنا مؤلفه
 قد ابر الحق خالصا بتالیف من بعد ما کان کامنا و اعطی همه دره قاضیا بحق معناه و کم یک ماننا
 لذل الجهور و تدوره فما کان فی نصح الاخلاق خائبا از تصنیفات خاتم الفصحا و سید الملک الکوب سما
 ساحت و مهدی بیدار بلاغت میرزا محمد مهدی خان المتخلص بکوکب و تفسیر آیات و تبیین
 عبارات غامضه الساخوده من نسخه صحیحها و نسرا با مقبول لدوله السلطانیه منظور الحضرة الخاقانیه
 جامع المناقب الزکیه و المرتب لسنیته لمعتهد الدوله سید زرا عبد الوهاب با اهتمام ضعف
 عباد الله الکریم قاضی محمد ابراهیم بن قاضی نور محمد صاحب مغفور متوطن بلپ بندرو

ملا نور الدین بن جیوا خان بتاریخ یازدهم شهر رجب المرجب
 ۱۲۹۳ هجری نبوی در مطبع حسیدی واقع معصوم کلینی طبع
 الطباع در کشیده مقبول نظر اهل جهان شد